**أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ، بسم‌الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

ان‌شاءالله كه اين ايّام مبارك باشد، بر همه‎ی مؤمنین و بر جمع حاضر.

خدمت شما عرض كنم يك مقدار بين بحث‌هایی كه ما داشتيم فاصله افتاد. اگر خدا كمك كند از اين هفته يك مقدار بحث‌ها را منظم‌تر و جمع‎وجورتر عرض كنيم؛ اگر چه ما ناچاريم خيلي مختصر و گذرا هم به مطالب برسيم؛ شايد ان‌شاءالله در فرصت‌های آينده در محضر بزرگواراني اين مسائل را عمیق‌تر و مفصل‌تر استفاده بفرماييد. از آن جایی که مجبوريم يك مقدار جمع و جورتر عرض كنيم بايد دوستان سؤالات و ابهامات را هم يك مقداري سامان دهند.

خدمت شما عرض كنم **بحث‌هايی كه ما سال گذشته خدمت دوستان شروع كرديم اگر خاطرتان باشد خلاصه‌اش اين بود كه: در درون بشر يك كشش توفنده‌ای به سمت زندگي سعادتمندانه‌ی خودش است، و هر چيزي را در اين مسير دنبال می‌کند؛** لذا اگر خاطرتان باشد آن موقع بحثي مانند «شهادت» را دوستان مطرح می‌فرمودند كه خب اين، با مرگ چه طور جمع می‌شود؟ با اين‎كه انسان دنبال سعادت و خوشي و خوشبختي خودش است؟

**در ادامه بحث‌ها به اینجا رسيد كه ما جز با هدايت خداي متعال و پروردگار مهربان كه قرآنْ حامل اين هدايت است، به اين زندگاني نخواهيم رسيد؛ و عرض شد كه اين زندگاني در بستر همين دنيا هم تحصيل و دنبال می‌شود؛ ما اینجا بايد بهره‌مند شويم و اين را به‌دست بياوريم؛ و اين استفاده را كرديم كه اين هم به اين برمی‌گردد كه انسان اين زندگانی‌ای كه در آن حضور دارد را آن‎طور كه خداي متعال گفته سامان دهد و اداره و مديريت كند؛ تا از دل اين زندگاني، زندگاني بهتر و بهتري بجوشد؛ كه در ادامه هم عرض كرديم كه حداقلِ حداقلش، اين است كه ما واجباتمان را از دست ندهيم و به محرّمات گرفتار نشويم.** ضرورت‌ها و نيازهاي اساسي و واجبات را آن‎طور كه در شريعت گفته‌شده، دنبال كنيم، و از آن‎طرف از آنچه گناه و حرام است و براي زندگي، سم و آتش و نابودي هستند، خودمان را پرهيز دهيم. در همين راستا از اول هم در ذهن بنده اين بود؛ منتها چون يك مقدار حجم سؤالات زياد بود يك مقدار بحث ما از مسير خودش بازماند.

**بحث اين بود كه ما بايد يك مقدار دنيا را بهتر بشناسيم، اگر بخواهيم دنيا را خوب سامان دهيم و مديريت كنيم و از آن خوب بهره‌برداری كنيم؛** كه زندگاني همچنان پابرجا باشد و ما در مسير سعادت باشيم؛ خود اين بستري كه در آن هستيم را بايد خوب بشناسيم. اين‎كه عرض می‌کنیم خوب بشناسيم يعني همان طور كه هست، بشناسيم. **كه طبق بحث‌های گذشته‎ی ما، در همين زمينه هم «قرآن» سرچشمه‎ی اصلي ما می‌شود؛ و به دنبال قرآن آنچه كه در كلام معصومين واردشده؛** كه در مورد ارزش و اعتبار این‌ها قبلاً گفت‎وگو كرديم.

آيات فراواني ما در مورد دنيا داريم، كه الحمدلله دوستان اهل تلاوت قرآن هستند و اين را حتماً ملاحظه می‌فرمایند. خداي متعال در آيات فراواني كه به دنيا پرداخته اين تعابير را به‌کاربرده، دقت بفرماييد: مثلاً **در سوره‎ی حديد آيه‎ی بيستم؛ كه يك مقدار اين آيه فراگيرتر به بحث دنيا پرداخته، خداي متعال فرموده: «اَعوذُبِاللهِ مِنَ‎الشَّيطانِ‎الرَّجيم، بِسمِ‎اللهِ الرَّحمنِ‎الرَّحيم. اِعلَموا اَنَّما الحَياةُ الدُّنيا لَعِبٌ وَ لَهوٌ وَ زينَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَينَكُم وَ تَكاثُرٌ فِى الأموالِ وَ الأولادِ» بدانيد كه زندگاني دنيا لعب و لهو و زينت و این‌هاست.** حالا ما آيه را ترجمه نمی‌کنیم چون بيشترْ بخش اول آيه را استفاده می‌کنیم. **اولاً خداي متعال اینجا دستور می‌فرمایند بدانيد، آگاه باشيد و بشناسيد. خب اين‎كه خداي متعال دستور جدّي داده و به طور جدّي از ما خواسته است، خودش می‌شود يكي از ضرورت‌ها. ضرورت دارد ما دنيا را خوب بشناسيم؛ اگر كسي دنيا را خوب نشناسد، خيلي بعيد است بتواند زندگاني خوبي داشته باشد؛** مثل اين‎كه انسان فلان سواري را خوب را نشناسد، اگر فلان سواري، فلان ماشين، فلان دستگاه را خوب نشناسد، چه اُميد و توقعي هست كه از اين، بهره‎ی خوبي ببرد؟

**لذا خودِ اين، از ضرورت‌ها و واجبات براي ماست؛ كه بدانيم كجا هستيم، اين چه‎طور جايي است؟** چه‎طور ویژگی‌ها و شرايطي دارد؟ چه طور مشكلات و گرفتاری‌هایی دارد؟ چه‎طور کمک‌هایی می‌تواند بكند؟ و چه‎طور ناسازگاری‌هایی دارد؟ این‌ها مسائلي جدّي است؛ پس اين «اِعلَموا» امر و دستور است و همه‎ی ما هم از دستور، ضرورت و لزوم می‌فهمیم، مگر اين كه نشانه‌ای باشد كه اين، لزوم ندارد؛ و اين موضوع چون موضوع بسيار مهمّي است بسيار ضرورت دارد. اصلاً اگر ما زندگي دنيا را نشناسيم نوبت به چيز ديگري می‌رسد؟ معلوم است نوبت به چيز ديگري نمی‌رسد؛

لذا خودِ اين يكي از ضروريات و واجبات ماست كه پي‎درپي سعي كنيم دنيا را بهتر بشناسيم؛ لذا انبوهي از آيات و رواياتِ ما، به بحث دنيا پرداخته است؛ يا به خودِ دنيا، يا به شئون گوناگون دنيا پرداخته است. اين يك مطلب مهمي است كه **آن بحث واجبات و ضروريات كه می‌گوییم، همه‌اش واجبات و ضرورياتِ رساله نيست؛ آن‌ها هم هست، ولي خيلي چيزهاي واجب و ضروري داريم كه در رساله ممكن است نيامده باشد؛ مثل همين كه انسان دنيا را خوب بشناسد؛** اين سرا و اين جهان و اين خانه، (اگر بگوييم خانه) را خوب بشناسد.

خب **می‌فرماید: « اِعلَموا اَنَّما الحَياةُ الدُّنيا» بدانيد فقط و فقط اين حياتِ دنيا.** يك مطلبي را كه ما در قرآن می‌بینیم اين است كه **لفظ «دنيا» در قرآن عموماً به‌عنوان «صفت حيات» آمده است**، در چند مورد هم به تنهايي به‌کاررفته؛ شما يك مقدار هم عربي خوانده‌اید، اين بحث در زبان فارسي هم مشترك است و فرقي ندارد، **يعني در «الحَياةُ الدُّنيا» الحياة می‌شود موصوف، و الدنيا می‌شود صفت**. ما كه ترجمه می‌کنیم می‌گوییم «زندگاني دنيا» اين ترجمه غلط است، چون ترجمه به مضاف‎ و مضافٌ‎اليه می‌کنیم، درحالی‌که موصوف‎وصفت است؛ ما می‌گوییم «زندگاني دنيا» يعني زندگاني را اضافه می‌کنیم به دنيا؛ مثل اين كه می‌گوییم «فرش مسجد». **ترجمه‎ی درست اين است كه اگر دنيا را از ماده‎ی «پستي» بگيريم، می‌شود «زندگاني پست و كم‎ارزش و پايين» و اگر از ماده‎ی «دُنُو و قُرب و نزديكي» بگيريم، الحياة الدنيا يعني «زندگاني نزديك دم‎دست».** البته در روايات ما شايد لفظ دنيا بعداً به گونه‌های ديگري هم استفاده‌شده، منتها در تعابير قرآني این‌طور است. الحياة الدنيا، زندگاني دم‎دست و كم‎ارزش. يا بگوييم اين زندگانيِ دم‎دست در مقابل آن زندگانيِ پسين و آينده مطرح است.

خب اگر این را این‌طور دقيق ترجمه بكنيم، **اول مطلبي كه در قرآن درباره‎ی دنيا گفته‌شده، اين است كه اين، «زندگاني» است.** الحياة. كه گاهي هم با اسم‎اشاره گفته‌شده است: «هذِه الحَياةُ الدُّنيا». اصلاً قرآن اين را به‌عنوان «زندگاني» مطرح می‌کند. اين، مطلب مهمّي است. **اولين توجّه مهمّي كه ما بايد بكنيم اين است كه اين، مثل همان چيزي است كه در درون ما نهفته است؛ اگر خاطرتان باشد اوايل بحث‌ها ما می‌گفتیم ما در يك زندگي‎ای هستيم و اين زندگي را می‌خواهیم؛ و دنبال زندگاني و بهتر شدن آن هستيم؛ و از آنچه كه بوي مرگ و نيستي و این‌ها دارد گريزانيم. قرآن هم می‌فرماید: الحياة، زندگاني.** خودِ من موجود زنده هستم و آنچه كه در بقاي من به من مربوط است، روي هم می‌شود زندگاني.

**قرآن می‌پذیرد كه اين، «زندگاني» است. البته از لفظ «دنيا»يش می‌فهمیم كه يك مرتبه‌ای از زندگاني است و همه‎ی اين زندگاني نيست، اين زندگاني، زندگاني پست و پايين و كم‎ارزش است؛ در برابر يك زندگاني كه بهتر و برتر از اين است؛ يا يك زندگاني دم‎دستي، كه در پيِ آن زندگانی‌ ديگري می‌آید. خودِ اين، محورِ بحثِ سامانِ زندگي بايد باشد؛ كه ما اصلاً بپذيريم كه اين، يك «زندگاني» است؛** و چون زندگاني است ارزشمند است. در اینجا دقت كنيد آن لفظ «الدنيا» هم به معناي بی‌ارزش بودنِ اين زندگاني نيست؛ حتي اگر ما اين را از ماده‎‎ی «دنائت» بگيريم، به معناي اين است كه اين زندگي، پایین‌ترین سطحِ زندگي است، كه شما بايد خودتان را از اين بالا بكشيد.

البته این نسبت‌ها بايد معلوم شود كه خب اگر اين، زندگاني است، قطعاً ارزشمند است، و قطعاً بسياري از معارف دين بايد براي سامانِ اين باشد، و از خودِ زندگانيْ مرگ و نيستي نخواهد جوشيد؛ چون مرگ و نيستي چيزي در مقابلِ زندگي است. از دل اين زندگاني مرگ و نيستي نخواهد جوشيد.

**دقت كنيد! اگر اين دانه در درون خودش بهره‌ای از حيات و زندگاني هست، مرگ و نيستي از دل آن نمی‌جوشد بلكه از دل زندگاني، زندگاني می‌جوشد؛ منتها بايد شرايط آن فراهم باشد؛ يعني اگر اين دانه را در شرايطش قرار دهيد، از دل خودش زندگاني به جوشش درمی‌آید. يك زندگاني برتر، يك زندگاني پاینده‌تر، يك زندگاني پربارتر كه شايد صدها و هزاران دانه از رهگذر اين به وجود بيايد.** بله، اگر مرگ و نيستي براي اين دانه می‌آید، بيرون از وجودِ خودش به آن وارد می‌شود؛ مثل این‎که فرض كنيد چيزي مثل آسياب می‌آید و اين را به كُل از هستي می‌اندازد؛ و إلّا از دل خود او -كه بهره‌مند از بهره‌ای از حيات است- نيستی و مرگ نمی‌جوشد. پس ما انسان‌ها اگر در بيان خود قرآن -كه می‌فرماید: «اين زندگاني دم‎دستي شما»- دقت كنيم، می‌بینیم از دل اين زندگاني، مرگ نمی‌جوشد. با آن لفظِ «الدنيا» هم می‌خواهد همين را بگويد.

**البته هميشه گامي در حيات و زندگاني پيش نهادن، با رها كردنِ لایه‌ای از زندگاني همراه است؛ كه آن لايه از زندگاني در يك نگاهي بوي مرگ و نيستي می‌دهد؛** كه قبلاً مثال زديم مثل همين كه اين دانه يا هسته وقتي می‌خواهد به يك لايه و گام ديگري از زندگاني برسد، با شكافتن همراه می‌شود؛ اين شكافتن، ناظر به آن پوسته يك‏جور بوي مرگ و نيستي می‌دهد ولي ناظر به كُلّ اين پديده نه، اين يك نوع بالندگي حيات و زندگي است كه اگر اتفاق نيفتد مرگ و نيستي می‌آید. یعنی اگر اين شكافته نشود، اين جدا نشود، و اين راه را باز نكند به معناي نيستي و نابودي است. اين مطلبِ مهمّي است كه قرآن در آيات بسيار فراواني (در حدّ ده‌ها آيه) به‌صراحت زندگاني را پيش می‌کِشَد و می‌فرماید: «حيات دنيا»؛ و اين گفت‎وگو را با ما به ميان می‌آورَد كه هم زندگي دنيا را براي ما تبيين بفرمايد و هم هدايت بفرمايد و هم تمام تلاش قرآن براي همين است كه اين زندگاني پي‎درپي بارورتر شود.

پس نكته اول اين است كه قرآن این‌جایی كه ما الآن قرار گرفتيم را به‌عنوان «زندگاني» مطرح می‌کند و می‌پذیرد و ارزش می‌دهد و اين عين آن چيزي است كه در دل ما نهفته است و اين می‌شود همراهي كامل با فطرت و سرشت ما. آن وقت بايد آن بياناتي كه این‌همه به دنيا حمله كرده در جاي خودش روشن شود كه دارند به چه حمله می‌کنند، چون به زندگاني كه نمی‌شود حمله كرد.

خوب اگر اين را ما به‌عنوان زندگاني پذيرفتيم، آن وقت بحث‌های فراواني اینجا می‌شود كرد؛ كه اين چه‎طور زندگي‎اي است؟ و چه مرتبه‌ای از زندگي است؟ چه ویژگی‌هایی دارد؟ چه آفاتي دارد؟ چه نيازهايي دارد؟ آن وقت كاركردِ قواي مختلف انسان هم معلوم شده و روشن می‌شود هر كدام در اين زندگاني چه نقشي دارند. بلكه معلوم می‌شود كه **همه‎ی اصناف مختلف انساني مثل زن و مثل مرد دست‌به‌دست هم می‌دهند كه اين زندگي اینجا برپا شود و سامان بگيرد، كه از دلِ آن، زندگاني برتري بجوشد و از دل آن زندگاني برتر، زندگاني برتر ديگري بجوشد.**

**يكي از ویژگی‌هایی كه ما از همين تعبير «الحياة الدنيا» به آن پي می‌بریم و يك ويژگيِ پایه‌ای و اساسي در مورد دنياست، اين است كه اين زندگانيْ، دنياست؛ -كه خود ما هم اين را حس می‌کنیم- همين كه می‌گوییم دنياست، يعني اين زندگاني به قول ما سطح‎اش خيلي پايين است؛ وقتي كه سطح‎اش نسبت به ما پايين است چه اتفاقي می‌اُفتد؟ هیچ‌وقت نمی‌تواند ما را سير بكند. يعني ما از دنيا سير نمی‌شویم.** اگر خاطرتان باشد ما در بحث‌های قبل هم گفتيم، كشش انسان به سمت بينهايت است و می‌خواهد تمام مرزها را بشكافد، ولي اين دنيا از عهده‎ی اين كار برنمی‌آید، و لذا كسي از دنيا سير نمی‌شود. اين مطلب را ما همين اول بايد بدانيم كه ما هیچ‌وقت از دنيا سير نخواهيم شد و كامِ ما برآورده نخواهد شد.

**لذا از اول بايد اين خط را كور كنيم و بدانيم كه اين زندگاني اين هنر را ندارد؛** هرچند «زندگاني» است و در يك جايي هم كامِ آدم برآورده می‌شود و در يك جايي خوشي و سرور و شادمانی‌ای هم هست، سودي هم هست، بهره‌ای هم هست ... همه‎ی این‌ها هست، چون زندگاني است، ولي كامِ من، آن‎طور كه دلم می‌خواهد برآورده نمی‌شود؛ همه‎ی عمر تک‌تک انسان‌ها بر اين گواهي می‌دهد؛ شاهدش هم اين است كه همه‎ی انسان‌ها، تا آخرش، می‌دوند؛ اگر انسان سير می‌شد، وقتي كه سير می‌شد سَرِ جايش می‌نشست؛ بله، ممكن است من از غذا خوردن سير شوم ولي همان موقع دارم دنبال يك چيز ديگر می‌گردم. اين يك مطلب مهمي است كه ما **بدانيم اين زندگاني این‌طور است و از اول اين خط را براي خودمان نگه‌داریم، كه در دنيا كه تلاش و جست‎وجو می‌کنیم، به اين هوا نباشد كه در اين دنيا و در اين زندگاني، ما - با اين اوضاعي كه الآن دارد- سير و كامروا شويم. دنيا اين هنر را ندارد.**

**خب وقتي ما به اين توجّه می‌کنیم، ناخواسته از اين دنيا دل‎زده می‌شویم. يعني وقتي كه انسان توجّه می‌کند كه دنيا آن‎طور كه من می‌خواهم هیچ‌وقت كام من را برآورده نمی‌کند، ديگر دست خودِ انسان نيست و از دنيا دل‎زده و بی‌میل و سرد می‌شود.** خب اگر اين را انسان زياد در دل خودش زنده كند، آرام‌آرام به کل از دنيا كنده می‌شود، و اگر ايمان هم در كنار آن نباشد معمولاً به پوچي و خودکُشی می‌انجامد و اين خودش يك نقطه‎ی خطري است از جهتي؛ **لذا در برخي از روايات مقداري به اين مطلب می‌پردازند.**

ببينيد از آقا امیرالمؤمنین داريم، من اين روايت را از اوایل «باب دنيا» از ميزان‎الحكمة می‌خوانم؛ دو روايت شبيه به هم است؛ **الإمام علی – عليه‎السلام - : «النّاسُ أبناءُ الدُّنيا، ولايُلامُ الرَّجُلُ عَلى حُبِّ اُمِّه» مردم فرزندان اين دنيا هستند؛** در اين دنيا ما زائيده می‌شویم، لذا اگر نسبت به نوعِ بشر بسنجيم، مادرِ انسان، همين هستي و طبيعت است. حضرت می‌فرمایند این‌ها فرزندان هستند **و فرزند و مرد را بر محبتِ به مادرِ خودش، سرزنش نمی‌کنند. يعني اگر من الآن ميل و محبّت و كشش به اين دنيا دارم، اين، جاي سرزنش ندارد؛** چون او نسبت به من حكم مادر را دارد و منِ بشر در دامن او پديد آمده‌ام و در دامن او رشد می‌کنم و در دامن او بهره‌مند می‌شوم.

**اگر اين محبّتِ طبيعي نباشد هيچ انساني به اين دنيا بند نمی‌شود؛** این، به جهتِ آن فطرتي است كه دارد؛ چون فطرت انسان كشش به بينهايت دارد و اینجا برايش تنگناست، هيچ انساني در اینجا تاب نمی‌آورَد؛ لذا اين ميل و محبّت و كششِ طبيعي كه در درون ما نسبت به دنيا هست، به جهت اين است كه اين زندگانی، حيات و زندگانی‌ای است كه ما بايد در همين جا دوام بياوريم تا بتوانيم رشد كنيم؛ لذا اين محبّت و ميل و كشش طبيعي به زندگاني، خودش باز يكي از پایه‌های زندگاني است. يعني در كنار آن‎كه ما حواسمان هست كه در اینجا كام ما برآورده نمی‌شود، اين هم هست كه بدون اینجا هم كام ما برآورده نمی‌شود.

**لذا ما بینابین آفريده شديم، نه کلاً دلداده‎ی دنيا هستيم و هر وقت به فطرتمان رجوع می‌کنیم می‌بینیم ما و خواسته‌های ما كجا و اين زندگاني كجا؛ نه این‎که بريده از اين زندگاني هستيم و وقتي كه به خودمان رجوع می‌کنیم می‌بینیم كه در طبيعتِ خودمان، به اين دنيا و اين زندگاني كشش هم داريم؛** و حضرت هم می‌فرمایند نبايد سرزنش شود؛ يعني بنده اگر به اين خاك ميل و كشش نداشته باشم كِيْ روي اين خاك كشاورزي می‌کنم؟ اگر به اين آب، به اين زمين، به اين معدن، به اين همسر، به اين فرزند، به اين بازار، به هیچ‌کدام از این‌ها اگر ميلي نبود، هیچ‌کدام از این‌ها پا نمی‌گرفت و هيچ زندگی‌ای روي كره‎ی زمين پا نمی‌گرفت؛ لذا همه‎ی این‌ها در حدّ طبيعيِ خودش كه خدا در وجود ما گذاشته است، پايه‎ی زندگي است.

**در روايت ديگري دارد «النّاسُ اَبناءُ الدُّنيا» مردم فرزندان اين دنيا هستند، «و الوَلَدُ مَطبوعٌ عَلَي حُبِّ اُمِّه» و فرزند بر محبّت مادرش سرشته شده**، چه كسي او را سرشته؟ پروردگار. او را چه كسي مادر كرده است؟ اين را چه كسي فرزند كرده است؟ اين محبت را چه كسي سرشته است؟ همه‌اش بحثِ «پروردگار» است؛ و اين درست است؛ يعني زندگی ما با همين محبّت می‌چرخد. لذا گاهي در ذهن ما می‌آید كه محبّت به فرزند خوب است يا خوب نيست؟ اصلاً محبّت به فرزند در سرشت ماست. قبل از اين كه اصلاً اين بحثِ خوبي و بدي به ذهن من بيايد، او پیش‌تر از اين است. محبّت مادر در سرشت است، پيش از اين‎كه ذهن من كار بكند، هست. حتي محبّت به مال و ثروت و این‌ها -از شئون مختلف دنيا- را در نظر بگيريد، ما بر این‌ها سرشته شده‎ايم و لذا سامانِ دنيا بدون این‌ها پا نمی‌گیرد.

شما نبّي مكرّم اسلام صلی‌الله ‎عليه ‎و آله ‎و سلّم هم كه باشيد، بر همین‌ها سرشته شده‎ايد؛ البته فراتر از این‌ها ممكن است چيزهاي ديگري هم بر این‌ها پا بگيرد كه آن بحث ديگري است؛ لذا اين مطلب، مطلبِ ديگري می‌شود كه ما باید به آن توجه بكنيم. اين کشش‌های طبيعي كه ما به شئون مختلف دنيا داريم را خداي متعال در درون ما گذاشته و این‌ها زیربنا و بسترِ برپا شدن و سامان يافتنِ اين زندگاني است، و این‌ها جاي ايراد و اِشكال ندارند؛ و اگر كسي بخواهد به این‌ها خدشه‌ای وارد كند معلوم است در مطالبْ دستش كوتاه است؛ و امیرالمؤمنین با همه‎ی آن سرزنش‌های تندي كه نسبت به دنيا دارند، اين مطالب را هم دارند.

**منتها گاهي هست كه این‌ها ما را از يك چيزِ بلندتري بازمی‌دارد، آن جاي خودش؛ ما هم كه می‌گوییم بايد زندگي را سامان دهيم و برپا بكنيم به همين معناست كه اين، در جاي خودش، كار خودش را بكند؛ و اگر امر ديگري هم در درون انسان هست، آن هم بتواند كار خودش را بكند. نه اين راه را بر آن و نه آن راه را بر اين نبايد ببندد؛ لذا اسلام همان طور كه به توحيد و خداپرستي پرداخته «كُلوا و اشرَبوا» را هم دستور داده است.** يعني این‌طور نيست كه خداپرستی مرا از خوردن و آشاميدن بازبدارد، نه، بايد بخورم و بنوشم. كما اين كه همين قرآن «اَنكِحوا» را هم گفته است. نكاح كنيد، ازدواج كنيد. كما اين كه بيع و تجارت را هم گفته است؛ بله، گفته است بيع و تجارت، شما را از يك چيزهاي ديگر بازندارد؛ لذا پس اين هم يك مطلبِ ديگري است كه يك پايه و ويژگيِ اين دنيا و اين زندگاني اين است كه از جانبِ ما كششي به شئون مختلف آن هست، و همين كشش ما را در اینجا نگه می‌دارد و می‌توانیم اینجا زندگاني را بر پا كنيم.؟

سؤال: اینجا می‌فرمایند: «مَطبوعٌ عَلَي حُبِّ اُمِّه» و در جاي ديگر می‌فرمایند: «اَلدُّنيا رَأسُ كُلِّ خَطيئَةٍ».؟

* بله، آن هم جاي خودش را دارد و بعد بايد به آن پرداخت. بالأخره دنیا به‌عنوانِ مادر، كارِ مادر چيست؟ ببينيد ما فرزند اين مادريم؛ او مادرِ ماست يعني چه؟ يعني ما در دامن او پديد آمده‎ايم، در دامن او رشد می‌کنیم، از رهگذرِ او نيازهاي ما برطرف می‌شود، از رهگذر او ما حفظ و نگهداري می‌شویم؛ و اين درست است؛ لذا اين دنيا به‌عنوان مادر - يعني كسي كه در دل او ما را پديد آورده‌اند و در دامن او ما را می‌پرورانند - خداي متعال محبّت او را در دل ما گذاشته و ما ميل و كشش داريم.

ولي برخي اوقات اصلاً مطلب ديگري می‌شود و اصلاً بحث مادر نيست. دقت كنيد! مادر كه فرزند را می‌پرورانَد، (حالا بحث‌ها يك مقداري پيش می‌اُفتد) **مادر كه فرزند را می‌پرورانَد، او را می‌پرورانَد كه پرواز كُنَد و برود؛ اين محبّت و كشش در اين راستاست. ولي يك وقت هست كه دنيا همه‌چیزِ من می‌شود و من همه‌اش به سمت آن می‌روم، اين يك چيز ديگري است.** يك وقت دنيا مادر است، آن‎وقت همان چيزي می‌شود كه امام در مورد زن‌ها گفته‌اند، «از دامن زن مرد به معراج می‌رود» يك وقت دنيا مادر است، مادر اين است ديگر، در آنجا انسان رشد می‌کند و نيازهايش برآورده می‌شود، مورد رسيدگي و ملاطفت قرار می‌گیرد، مورد محبّت قرار می‌گیرد كه او رشد می‌کند.

**دقت بكنيد، و اين رشدِ او به هر ميزان زياد باشد به همان ميزان هم به یک معنا جدايي از مادر را به دنبال دارد.** يعني اين فرد، يك وقتي در درون شكم مادر رشد می‌کرده، وقتي كه از مادر بهره‌مند شده و از قِبَلِ او رشد كرده، آرام‌آرام به يك ميزان از مادر جدا می‌شود و در دامن او قرار می‌گیرد؛ حالا اگر دوباره رشد كرد، خب حالا اين جوانِ بیست‌ساله ديگر نمی‌گوید مادر مرا به دانشگاه ببر! به همان ميزان جدايي، و جدايي، و جدايي. كه يك وقت ديگر نيازهاي انسان به گونه‌ای می‌شود كه مادر توان برآورده كردن آن نيازها را ندارد؛ البته او در مادريِ خودش همچنان مادر است، لذا انسان ... .

(حالا اين بحث‌ها يك مقداري بيرون از مباحث خودمان است ...) براي همين می‌گویند انسان مؤمن از دنيا هم كه برود آن خانه‌اش هنوز مورد توجّه‎اش است و آن خانه هنوز به او توجّه دارد، آن قبرش مورد توجّه‎اش است، و آن خاك و آن سرزمين و آن محراب به او توجّه دارد. اين پيوند همچنان بر قرار است و اين، به اين معنا نيست كه هنوز در دامن مادر نشسته است؛ لذا اين بحث از اين حيث است كه اين دنيا و اين مرتبه از هستي بسترِ زايش و رويش ماست؛ از اين منظر خداي متعال در درون ما با اين دنيا پيوند ايجاد كرده، و اين درست است و بايد باشد؛ و اگر اين تضعيف شود آن‎وقت كجا خودش را نشان می‌دهد؟ فرض كنيد يك مردي اين كشش طبيعي را به جنس مخالف نداشته باشد، خب اصلاً زندگي پا نمی‌گیرد، يا اصلاً اگر ازدواجي هم صورت بگيرد و ضعيف باشد، او صبح تا شب با رفقايش این‌طرف و آن‎طرف می‌گردد. زندگي پا نمی‌گیرد. كما اينكه اگر اين مرد دل به‌کار و زمين و جنب‌وجوش ندهد، ديگر هیچ‌وقت نياز زندگي كه درآمد هست را نخواهد برآورد، و زندگي پا نمی‌گیرد.

**اين زندگي كه پا نگيرد ديگر هیچ‌چیز ديگري پا نخواهد گرفت؛ دقت كنيد! اين، پايين است و اگر اين پايين، پا نگيرد و سامان نگيرد، ديگر چيزي برتر از اين هرگز پا نخواهد گرفت، چون از دلِ اين بايد بجوشد؛** لذا اگر انساني به جسم خودش كشش دارد و رسيدگي می‌کند، بايد این‌طور باشد؛ و اگر این‌طور نباشد كه جسم از بين می‌رود.

آن وقت اين را در پرانتز عرض می‌کنم حالا دقت كنيد نقش مواد مخدر در اینجا چيست؟ مواد مخدر يك نمونه‌ای است، كما اينكه مشروبات الكي هم همین‌طور است، این‎ها تمام اين پيوندها را متلاشي می‌کند؛ لذا این‌ها به‌سرعت زندگی‌ها را هم متلاشي می‌کنند. یعنی يك پيوندهاي كاذبِ ديگري را بر پا می‌کنند (كه در واقع پيوند هم نيستند بلكه گرفتاری‌هایی هستند) كه اين، پيوندهاي طبيعي را متلاشي می‌کند. از آن طرف ما می‌بینیم قرآن و دينِ حق، مدام بر اين پيوندها تأكيد دارد؛ مثلاً صله‌ی رحم، چقدر اسلام روي اين تكيه دارد! این‌ها پيوندهاي طبيعي است كه در درون ما كشش به این‌ها هست و بايد تقويت بشود تا اين زندگاني پا بگيرد. اين را كه ما رشد دهيم، بهتر و بهتر می‌شود. البته بقيه‎ی مسائل هم با آن هماهنگ است.

حالا ديگر پيش آمد من بگويم، من خيلي دوست داشتم بشود اين بحث‌ها را مفصّل باز كرد ولي وقتش نيست و در قالب مثال می‌گویم. شما فرض كنيد منِ انسان به طور طبيعي با اين افراد پيوند طبيعي و نسبت دارم، به طور طبيعي هم اگر دست‌کاری نشوم به همه‎ی این‌ها كشش دارم. اين‎كه می‌گویم دست‌کاری نشوم يعني ثروت نيايد چشم من را بگيرد، این‌طوری واقعاً دست‌کاری می‌شوم، نه، همین‌طور كه باشم، **من به پدر و مادر كشش دارم؛ به پدربزرگ و مادربزرگ كشش دارم، به خواهر و برادر كشش دارم، به فرزندان و همسرم كشش دارم، همین‌طوری برويد، با همين نسبت جلو می‌رویم. البته اگر يك آدمي خوب شد، به خوبيِ او هم كشش دارم، يعني مدام افزون می‌شود. حالا دقت كنيد اسلام هم روي اين تأكيد كرده و گفته است به‌راحتی نمی‌شود اين پیوندها را قطع كرد**، به بهانه‌هایی كه ما می‌آوریم.

**آن‎وقت يك دغدغه‌ای براي انسان پيش می‌آید، بلكه دو دغدغه! من اگر بخواهم صله‌ی رحم بكنم دو دغدغه‎ی جدّي دارم: يكي اين است كه بايد بخش زيادي از عمرم را صرف كنم**، يعني من كه به فاميل سر می‌زنم، دارم وقت صرف می‌کنم، كه ظاهرش اين است كه من از نيازهاي خودم بازمی‌مانم. **دغدغه‎ی دوم اين است كه من در اين رهگذر بايد مدام پول خرج كنم**، چه بيايند چه بروم این‌طوری می‌شود؛ يعني اين مال، اين ثروت، اين چيزي كه من بايد با آن نيازهاي خودم را برآورده بكنم، گويا لنگ می‌ماند؛ پس هم عمرم را بايد بدهم و هم نيازهايم زمين می‌ماند.

**آن وقت در روايات می‌گویند آثار صله‌ی رحم چيست؟ يكي این‎که عمر را زياد می‌کند!** و این‌چنین فكري شيطان براي شما نياورَد؛ هر چه از «عرض» گذاشتيد از «طول» ما روي آن می‌گذاریم؛ **يكي هم گفته‌اند روزی‌ها را زياد می‌کند! این یعنی هستي با کشش‌های طبيعي شما هماهنگ است**، چون کشش‌های طبيعي شما هم بخشي از هستي است. بحثِ آخرت جدا، معمولاً در همين دنيا هم هماهنگ است؛ لذا برويد و ببينيد آدم‌های این‌طوری عمرهاي طولاني دارند و معمولاً هم لنگ نمی‌مانند و هميشه روزي‎شان می‌رسد.

**حالا بياييد جاي ديگر، ما سر سفره می‌خواهیم بنشينيم، به‌خصوص دوستاني كه اهل تحصيل و فلان و فلان هستند، در اسلام بسيار تأكيد شده كه غذا را خوب بخوريد. لقمه‌ها را كوچك بگيريد، خوب بجويد، نيازها را دقّت كنيد، گاهي لازم است غذاهايي را باهم بخوريد؛ خوب آدم به‌خصوص آن‌هایی كه جدّي هستند، متديّن هم باشند، شايد بگويند آدم وقتش را براي چه چيزي صرف بكند؟! غذا خوردن؟! ببينيد درست در همين نقطه گفته‌اند هر مقدار سر سفره باشيد جزء عمرتان حساب نمی‌شود.** اگر از سفره كم گذاشتي به عمرت اضافه نکرده‌ای، اصلاً اين، منهاست. اگر بنده براي اين‎كه خوب غذا بخورم باید نيم ساعت كنار سفره بنشينم، اگر با خيال راحت بنشينم، اگر عمر من شصت سال است اين، جزء آن شصت سال نيست. آن وقت نتیجه‌اش اين است كه من وقتي كه سر سفره باحوصله و خوب می‌نشینم، اگر قرار باشد شصت سال بمانم شصت‎ و پنج سال می‌مانم. این‌طوری است ديگر، يك زرنگي است.

خب اين مطالب را دوستان يادشان باشد؛ سعي می‌کنیم اين بحث را همین‌طور نرم و مسلسل پيش ببريم، ان‌شاءالله كه يك مقدار ذهن و اندیشه‌مان در مورد دنيا روشن و منسجم و به هم پيوسته بشود و يك مقدار از سردرگمی‌ها و پریشانی‌ها بيرون بياييم. حالا معمولاً رشته‌های تخصصي دوستان هم طوري است كه در اين زمینه‌ها كمتر می‌توانند مطالعه بكنند شايد این‌طوری بحث كردن ديگر نياز به مطالعه را هم در اين زمینه‌ها كم بكند. بيشتر ان‌شاءالله آن شعور فطري بشري بيدار شود، آن وقت انسان را در همه‎جا بيدار بكند.

سؤال: ببخشيد مثلاً ائمه‌ای كه از ما بالاتر بوده‌اند، پس اهتمامشان به دنيا به خاطر چه بوده؟ شما می‌فرمایید كه اين براي اين است كه انسان به بالا برسد، حالا كسي كه از اول بالاست، براي چه بايد ... ؟

* در هم آنجا هم ممكن است براي آن‌ها بالاتري فرض شود؛ شما فرض كنيد امام حسين علیه‌السلام قبل از جريان كربلا، و بعد در هنگام جريان كربلا، و بعد از آن، قضيه يك‎جور است؟ پيامبر قبل از نبوّت و بعد از نبوّت يك‎جور هستند؟

سؤال: ولي آن پایه‌های خيلي پايين را درهرصورت كه ندارند، مثلاً چيزهايي دنيايي، خوردوخوراک و ...

* چرا، يعني پيامبر هم در اینجا بايد بماند تا بشر را بتواند هدايت بكند، اگر بخواهد اینجا بماند بايد همين بندهاي طبيعي باشد؛ يعني اگر او به فرزند كشش نداشته باشد، (البته كشش طبيعي نه آن كشش‎هاي معنوي آن كشش معنوي كه در جاي خودش آدم را از جا می‌پراند) اگر كشش به همسر نباشد، كشش به خوردن نباشد، كشش به فلان و فلان نباشد، اصلاً براي چه ايشان اینجا بند بيايد، اگر بند نيايد هدايت بشر هم از او سر نمی‌زند، او ديگر هادي نمی‌شود. آن‎وقت كاري كه ديگر نكرده است؛ لذا اگر هم بخواهد «رَحمَةٌ لِلعالَمين» باشد، بايد اینجا بند بمانَد و اين زندگي در اینجا برپا شود؛ لذا ايشان هم مثل همه‎ی بشر زندگي كردند، و واقعاً هم زندگي كردند؛ و به هر كسي هم می‌خواست زندگي را مخدوش كند، حمله می‌کردند.

لذا در روايت شنيديد، گاهي يك مسلماني پيدا می‌شد يك دفعه از زن و بچه كنار می‌کشید، حضرت به شدّت حمله می‌کرد؛ يعني اصلاً طوري حمله می‌کرد كه ببخشيد اصلاً ما رويمان هم نمی‌شود. ببخشيد، عذر می‌خواهم، حضرت مثلاً غسل كرده و درحالی‌که آب هم از ايشان می‌ریخته می‌آمدند و سخنراني می‌کردند! و می‌فرمودند: من شنیده‌ام كه يك عده از مسلمانان زن و بچه را رها کرده‌اند. این‌طوری حمله می‌کردند؛ و ما اصلاً رويمان نمی‌شود. شما تصور بكنيد حضرت این‌طور به كسي كه می‌خواسته زندگي را مخدوش كند حمله می‌کرده است! كه ديگر جاي حرف نباشد و يك كسي بگويد خودتان این‌کاره نيستيد؛ لذا ايشان هم همين زندگي را داشته و به اين ارزش داده؛ لذا هم می‌خورده و هم می‌نوشیده است و هم ازدواج می‌کرده و هم روزه می‌گرفته و هم نماز می‌خوانده و جنگ می‌رفته، این‌ها همه زندگي است ديگر. زندگي بشري همین‌هاست. منتها دست تربيت پروردگار با آن‌ها هست و آن‌ها هم بالأخره در غاري بوده‌اند و در جايي بوده‌اند و رشد کرده‌اند ...

سؤال: ببخشيد حرف من عملش نيست، كششِ آن است، اين‎كه شايد كشش نبوده ولي بر اساس تكليفي كه ...

* هر دوتایش بوده است.

سؤال: يعني كشش طبيعي هم بوده؟

* كشش طبيعي هم بوده است، يعني مثلاً ايشان از خربزه خيلي خوششان می‌آمده است؛ ايشان مثلاً آب را دوست داشته و واقعاً وقتي كه آب می‌خورده كِيْف می‌کرده است. این‌طور نبوده كه آب و سركه برايشان فرقي نكند! ما گاهي اوقات در مورد ائمه خيالاتي می‌شویم، يعني حضرت وقتي كه آب می‌خورد با وقتي كه سركه می‌خورد هيچ فرقي نمی‌کرد؟! خب معلوم است فرق می‌کرد. شير می‌خورد فرق نمی‌کرد؟ حضرت خسته می‌شدند و خوابشان می‌گرفت، خوب می‌خوابیدند؛ حضرت گرسنه می‌شد و ميل به غذا پيدا می‌کرد و غذا می‌خورد. حالا این‎که زیاده‌روی نمی‌کرد بحث ديگري است.

سؤال: اگر ما دنبال دنيا برويم و حبّ آن هم زياد بشود و بعد از آن‎طرف هم بگويند حبّ به اين را زياد نكنيد، این‌طور نمی‌شود.

* حالا بعد همان را بايد ببينيم اسلام می‌گوید چه‎طور به دنبال حبّ دنيا به راه بيفتيد.

سؤال: يعني يك طوري می‌گوید كه اين اتفاق نيفتد؟

* وقتي خمس و زكات را گفته است براي همين بوده است. اگر خمس و زكات بدهيم اين اتفاق نمی‌افتد. شما اگر از عهده‎ی اين كار بر بياييد آن وقت ديگر مشكلي پیش نمی‌آید.

**«أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمِّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و عَجِّل فَرَجَهُم»**